

✿ نوروز ۱۱۸۳ ه. ش، بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلامِ نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در پیشکش هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حملهٔ روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در پی تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایهٔ شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفتهٔ آن کشور، سایهٔ وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم‌طمع بر آذربایجان دوخته بود.

**معنی:** مراسم آن سال با خبر حملهٔ سربازان روسی در گرجستان و شمال آذربایجان، به صورت تشریفات و ظاهری برگزار شد.

✿ نوروز ۱۱۸۳ هـ. ش، بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلامِ نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در پیشکش هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حملهٔ روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در پی تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایهٔ شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفتهٔ آن کشور، سایهٔ وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم‌طمع بر آذربایجان دوخته بود.

**معنی:** حملهٔ سربازان روسی، همانند کابوسی فکر همهٔ درباریان را فرا گرفته بود.

✿ نوروز ۱۱۸۳ ه. ش، بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلامِ نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در پیشکش هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حملهٔ روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در پی تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایهٔ شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفتهٔ آن کشور، سایهٔ وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم‌طمع بر آذربایجان دوخته بود.

**معنی:** نشانهٔ نابودیِ برابریِ قدرت‌های دو کشور همسایه و برتری تسلط کشور حریف (= روسیه) بود. روسیه برای تصرف و به‌دست آوردن آذربایجان، طمع کرده بود.

✿ نوروز ۱۱۸۳ ه. ش، بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در پیشکش هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعابی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در پی تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفته آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم‌طمع بر آذربایجان دوخته بود.

**قلمرو ادبی:** سلام نوروزی ← مجاز از آیین و مراسم نوروزی / باز کردن جا در دل کسی ← کنایه از به دست آوردن محبوبيت، مورد لطف و محبت کسی قرار گرفتن / لعاب به رو داشتن ← کنایه از ظاهری بودن / تشریفات همانند لعاب است. ← تشبیه / مراسم، لعاب به رو داشت ← استعاره (= مراسم همانند سفال یا کاشی است که لعاب به رو دارد. «مشبه‌به» «سفال» حذف شده است) / «رو» (= چهره) به مراسم نسبت داده شده ← تشخیص / روس‌ها (= خبر تحرک روس‌ها) ← مجاز از ارتش روسیه / دربار ← مجاز از «درباریان» و «مسئولان حکومتی» / در تب و تاب بودن ← کنایه از نگران بودن و وحشت داشتن / التهاب ← مجازاً ناآرامی، بی‌قراری / «فکر حمله روس» (= مشبه)، «وار» به معنی «مانند» (= ادات تشبیه)، «بختک» (= مشبه‌به) و «روی دربار افتاده بود» (= وجه شبه) / دست‌اندازی ← کنایه از تجاوز و تعدی کردن / سایه وحشت ← اضافه استعاری (= وحشت همانند چیزی است که سایه دارد) / سایه وحشت بر وجودش انداخته بود. ← کنایه از او را گرفتار ترس و وحشت کرده بود. / روسیه ← مجاز از حاکمان روسیه / از دست رفتن ← کنایه از نابود شدن، جدا شدن / چشم طمع دوخته بودن ← کنایه از قصد تصرف و به دست آوردن داشتن

✿ نوروز ۱۱۸۳ ه. ش، بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در پیشکش هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در پی تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفته آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم‌طمع بر آذربایجان دوخته بود.

توجه: «چشم طمع» در این جا، اضافه استعاری نیست. اصطلاحاً به «چشم طمع»، «اضافه اقترانی» می‌گویند.

✿ نوروز ۱۱۸۳ هـ. ش، بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در پیشکش هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در گرجستان و شمال آذربایجان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک‌وار روی دربار افتاده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در پی تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان جنگی و سلاح‌های پیشرفته آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب داشت. روسیه چشم‌طمع بر آذربایجان دوخته بود.

**قلمروبنایی:** چند سال ← ترکیب وصفی (= چند ← صفت مبهم) / این بساط نوروزی ← گروه متممی (= این ← صفت اشاره / بساط ← هسته / نوروزی ← صفت نسبی) / مراسم سلام. نوروزی شاه ← گروه متممی (= مراسم ← هسته / سلام ← مضاف‌الیه / نوروزی ← صفت نسبی) / شاه ← مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / آن سال ← ترکیب وصفی (= آن ← صفت اشاره) / لعبی ← مفعول / «تاب و تاب» ← یک واژه است. «و» در «تب و تاب» ← میانوند / همسایه شمالی ← ترکیب وصفی (= شمالی ← صفت نسبی) / «ش» در «وجودش» ← مضاف‌الیه و مرجع آن، «شاه» است. / انداخته بود ← ماضی بعید

❁ گنجه از نخستین شهرهایی بود که در معرض حملهٔ دشمن قرار داشت. سپیدهٔ آن روز شهر با نهیب و صفیر توپ و تفنگ روس‌ها باز شد، توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند، کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آذ دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جواد خان و فرزندان و برادرانش، در دفاع و پیش‌مرگی‌شان، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ‌داران شهر میسر نشد. دشمن با بار خفنی بر دوش، واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت چند تن از شهروندان، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنهٔ شهر پراکنده شدند.

**منی:** بامداد آن روز، شهر [گنجه] با صدای شدید گلوله‌های توپ سربازان روسی آغاز شد. (= سربازان روسی، شهر را به شدت، گلوله باران کردند).

❁ گنجه از نخستین شهرهایی بود که در معرض حملهٔ دشمن قرار داشت. سپیدهٔ آن روز شهر با نهیب و صفیر توپ و تفنگ روس‌ها باز شد، توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند، کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آذ دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جواد خان و فرزندان و برادرانش، در دفاع و پیش‌مرگی‌شان، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ‌داران شهر میسر نشد. دشمن با بار خفنی بر دوش، واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت چند تن از شهروندان، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنهٔ شهر پراکنده شدند.

**مسی:** در آخرین لحظه‌های شب، گرد و غبار و دود و آتشی که از جنگ به وجود آمده بود، فضای شهر را در بر گرفت.

❁ گنجه از نخستین شهرهایی بود که در معرض حملهٔ دشمن قرار داشت. سپیدهٔ آن روز شهر با نهیب و صفیر توپ و تفنگ روس‌ها باز شد، توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند، کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آذ دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جواد خان و فرزندان و برادرانش، در دفاع و پیش‌مرگی‌شان، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ‌داران شهر میسر نشد. دشمن با بار خفنی بر دوش، واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت چند تن از شهروندان، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنهٔ شهر پراکنده شدند.

**معنی:** دشمن با آن شکستِ خفّت‌بار، تردید داشت که برای جنگیدن بماند یا این که برگردد.

❁ گنجه از نخستین شهرهایی بود که در معرض حمله دشمن قرار داشت. سپیده آن روز شهر با نهیب و صفیر توپ و تفنگ روس‌ها باز شد، توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند، کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آز دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جواد خان و فرزندان و برادرانش، در دفاع و پیش‌مرگی‌شان، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ‌داران شهر میسر نشد. دشمن با بار خفنی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت چند تن از شهروندان، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.

**تقریبات ادبی:** نهیب گلوله ← تشخیص / توپ، تفنگ، دود و آتش ← مراعات نظیر / حلقه‌های شب ← اضافه استعاری (= حلقه جزء کوچکی از یک چیز است که به شب نسبت داده شده است.) / شکفتن صبح ← کنایه از آغاز روز و اضافه استعاری (= صبح به گلی تشبیه شده است که در این جا مشبّه به (= گل) حذف شده است.) شهر ← مجاز از مردم شهر / شهر (= شهری) خود را برای استقبال آماده می‌کرد. ← تشخیص / شهر به بستر مانند شده است. ← تشبیه / فوران خشم و آز ← اضافه استعاری (= خشم و آز مانند آتش‌فشانی است که فوران می‌کند) / پیش‌مرگی ← کنایه از فداکاری و ایثار / بار خفت ← اضافه تشبیهی / ماندن و رفتن ← تضاد / بار و دوش ← مراعات نظیر / وامانده ماندن و رفتن شدن ← کنایه از شک و تردید داشتن / روس‌ها مثل مور و ملخ ← تشبیه (= پراکنده شدند ← وجه شبه) / مثل مور و ملخ ← کنایه از تعداد زیاد و انبوه

❁ گنجه از نخستین شهرهایی بود که در معرض حملهٔ دشمن قرار داشت. سپیدهٔ آن روز شهر با نهیب و صفیر توپ و تفنگ روس‌ها باز شد، توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند، کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آذ دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جواد خان و فرزندان و برادرانش، در دفاع و پیش‌مرگی‌شان، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ‌داران شهر میسر نشد. دشمن با بار خفنی بر دوش، واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت چند تن از شهروندان، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنهٔ شهر پراکنده شدند.

**قلمرو زبانی:** آخرین حلقه‌های شب (= آخرین ← صفت شمارشی ترتیبی نوع اول) / آخرین حلقه‌ها ← ترکیب وصفی / حلقه‌های شب ← ترکیب اضافی / «آن» در «دنبال آن» ← ضمیر اشاره

❁ مردم با سنگ پاره، چوبدستی و ابزار دهقانی در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاکِ آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران مرد و زن شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

**معنی:** [مردم] در برابر گلوله‌های دشمن، ایستادگی کردند.

❁ مردم با سنگ پاره، چوبدستی و ابزار دهقانی در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه‌ روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران مرد و زن شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

**معنی:** شدتِ جنگ در بین مردمِ شهر آن چنان بود که انگار قیامت (= شلوغی و هیاهوی بسیار) برپا شده بود.

❁ مردم با سنگ پاره، چوبدستی و ابزار دهقانی در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران مرد و زن شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

**معنی:** مردم گنجه با آخرین توان خود، در زیر دود و غبار با دشمن می‌جنگیدند.

❁ مردم با سنگ پاره، چوبدستی و ابزار دهقانی در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران مرد و زن شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

**فروادبی:** سینه را سپر کردن ← کنایه از ایستادگی و مقاومت کردن / به صف آتش دشمن زدن ← کنایه از به دشمن حمله کردن / آتش ← مجاز از گلوله‌های آتشین / اجساد و زخمی‌ها مثل برگ‌های خزان زده ← تشبیه (= اجساد و زخمی‌ها ← مشبّه / مثل ← ادات تشبیه / برگ‌های خزان زده ← مشبّه به / زمین را پوشانده بود ← وجه شبه) / مثل برگ‌های خزان زده ← کنایه از فراوانی کشته‌ها و زخمی‌ها / صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست ← کنایه از مبارزه و ناپایداری مردم عادی یکی یکی شکست می‌خورد. / شمشیر کشیدن ← کنایه از جنگیدن / شهر به عرصه‌ی روز محشر مانند شده ← تشبیه / عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد. ← کنایه از شلوغی و غوغای بسیار / شهر ← مجاز از مردم شهر / گنجه ← مجاز از مردم گنجه / نفس کشیدن گنجه ← تشخیص / دود و غبار مانند سقف ← تشبیه / پرچم روس‌ها به اهتزاز درآمد ← کنایه از غلبه و پیروزی سپاهیان روس‌ها / خاک آغشته به خون ← کنایه از گشتار مردم / خاک ← مجاز از کشور / نگاه فزون‌خواهانه ← کنایه از چشم طمع داشتن.

❁ مردم با سنگ پاره، چوبدستی و ابزار دهقانی در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران مرد و زن شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

**قلمرو زبانی:** ابزار دهقانی ← ترکیب وصفی (= دهقانی ← صفت نسبی) / گلوله‌های آتشین ← ترکیب وصفی (= آتشین ← صفت نسبی) / «خان» در «جوادخان» ← شاخص / چندین بار ← ترکیب وصفی (= چندین ← صفت مبهم) / واپسین رمق‌ها ← ترکیب وصفی / رمق‌هایش ← ترکیب اضافی / هزاران شجاع ← ترکیب وصفی (= هزاران ← صفت شمارشی)

✿ خبرهای رسیده از گنجه آواروار بر فرق ایران خراب شد. قفقاز زخم خورد و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس‌میرزا حرکت آغاز می‌کرد، دوخته بود. نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارس حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به میدان کشانده بود. مشاهدهٔ صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، شاهزادهٔ جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

**معنی:** عباس‌میرزا با دیدن صحنه‌های دلاوری‌های خالصانه و پُر از خشم و خروش مردم برای مبارزه با دشمن، شادمان می‌شد و او را برای به واقعیت رسیدن (= انجام) آرزوهای ملی‌اش، استوار و امیدوار می‌کرد.

✿ خبرهای رسیده از گنجه آواروار بر فرق ایران خراب شد. قفقاز زخم خورد و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس‌میرزا حرکت آغاز می‌کرد، دوخته بود. نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارس حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به میدان کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، شاهزاده جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

**تفروادلی:** خبرها مانند آوار ← تشبیه (= خبرها ← مشبه / «وار» در «آوار» ← ادات تشبیه / آوار ← مشبه‌به / خراب شد ← وجه شبه) / ایران ← مجاز از مردم ایران / فرق ایران ← اضافه استعاری و تشخیص / قفقاز ← مجاز از مردم قفقاز / «ستم دیده» و «نگاه» به «قفقاز» نسبت داده شده ← تشخیص / نگاه دوخته بود ← کنایه از خیره نگاه می‌کرد. / دل (= دلش را برای تحقق آرمان‌ها...) ← مجاز از «وجود»

✿ خبرهای رسیده از گنجه آواروار بر فرق ایران خراب شد. قفقاز زخم خورد و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس‌میرزا حرکت آغاز می‌کرد، دوخته بود. نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارس حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به میدان کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، شاهزاده جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

**قلمرو زبانی:** «قفقاز زخم خورده» و «[قفقاز] ستم دیده» ← ترکیب‌های وصفی / جمع ← مسند / شده بود ← ماضی بعید / «نیروهای آماده» و «این مکان» ← ترکیب‌های وصفی / «مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن» ← گروه نهادی / «مشاهده صحنه» [مشاهده] توفندگی»، «توفندگی فرزندان» و «فرزندان میهن» ← ترکیب‌های اضافی / صحنه‌های ناب ← ترکیب وصفی

❁ صبح حرکت فرا رسید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی درمی آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می برد.

**معنی:** شور و اشتیاق جنگیدن و دفاع از سرزمین در دل‌ها اوج (= شدت) می گرفت.

❁ صبح حرکت فرا رسید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی درمی آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می برد.

**تلمودلی:** گرد و غبار سپاهیان، آسمان را فرا گرفته بود ← کنایه از حرکت سریع و سرعت زیاد سپاهیان / قاطر، شتر، اسب ← مراعات نظیر / شیپور و طبل ← مراعات نظیر / تنوره کشیدن شور جنگ در دل ← کنایه از زیاد شدن اشتیاق جنگ و مبارزه / تنوره کشیدن ← کنایه از شعله‌ور شدن / درهم رفتن چهره‌ها ← کنایه از ناراحت و غمگین بودن / شکفته شدن چهره ← کنایه از خوشحال شدن و استعاره (= چهره مانند گل شکفته می شود. «مشبه‌به» «گل» حذف شده است.) / «درهم رفته بود» و «شکفته می شد» ← تضاد / اسبی کوه پیکر ← تشبیه (= اسبی که پیکرش مانند کوه است.) / عباس میرزا به معبد تشبیه شده است.) / دل از ناظران می بُرد ← کنایه از بینندگان را عاشق می کرد.

❁ صبح حرکت فرا رسید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی درمی آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می برد.

**قلمرو زبانی:** صدا و نعره‌های درهم ← ترکیب‌های وصفی (= درهم ← صفت پسین بیانی) / اسبی کوه پیکر ← ترکیب وصفی / [اسبی] چابک ← ترکیب وصفی  
**مفهوم:** ← این بند، بیانگر شکوه و دلبری عباس میرزا برای مبارزه با بیگانگان است.

❁ فرمانده سپاه ایران، لشکرش را پیش از موعد پیش بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند و موج‌های سنگین و افسارگسیخته رود را رام خود کرد. سپاه ایران به فرماندهی شاهزاده جوان با شجاعت و صفناپذیرشان بخش‌های وسیعی از خاک کشور را از چنگال متجاوزان آزاد کرد اما با برخورداری روس‌ها از سلاح‌های پیشرفته و خیانت برخی از دشمنان خانگی عباس میرزا، سرانجام دفتر جنگ به نفع روس‌ها بسته شد.

**فروادبی:** افسار گسیخته ← کنایه از بی‌اختیار و غیرقابل کنترل (= در این جا یعنی «بسیار مواج و طوفانی») / موج‌های افسارگسیخته ← استعار مکنیه (= موج‌ها مانند اسبی هستند که افسارش پاره شده است.) / «رام کردن موج‌ها» ← تشخیص / دفتر جنگ ← اضافه تشبیهی (= جنگ ← مشبه / دفتر ← مشبه‌به) / دفتر جنگ به نفع روس‌ها بسته شد. ← کنایه از این‌که: سپاهیان روس، پیروز شدند و جنگ به نفع آنها پایان یافت.

**فروزیانی:** «موج‌های سنگین» و «[موج‌های] افسارگسیخته» ← ترکیب‌های وصفی / «دشمنان خانگی» ← ترکیب وصفی (= خانگی ← صفت نسبی)